

کتاب دوم

تکوین تاریخی "حکومت و شریعت
اسلامی"

فصل اول بدعت بی پایه حکومت دینی و اسلامی

1- از باور دینی تا تبعیت سیاسی- نظامی

در جلد دوم این کتاب به این نتیجه رسیدیم⁸⁷ که آن چه در «آغاز دعوت رسول»، به عنوان شرط اساسی بین مسلمان و کافر فرق می گذاشت، «ایمان به الله واحد» بود. این شرط، مبنای آیات نازل در مورد دین جدید و دعوت رسول به دین اسلام را تشکیل می داد.

در این دوره، «ایمان آوردن به خدای واحد» با «مسلمان شدن» یکی فرض می شد. این مفاهیم اما، بعدها با تشکیل "حکومت اسلامی" در مدینه از هم منفک شدند و در عمل اجتماعی و سیاسی آن روز:

- «ایمان به خدا و حتی ایمان به خدای مورد معرفی اسلام» با «مسلمان شدن» دو تا شد و فرق کرد.

دیدیم که به نظر قرآن:

- ایمان به معنی باور به خداست⁸⁸، در حالی که:

- اسلام، «تسلیم شدن» و «گردن نهادن» معنی می دهد.

ایمان آوردن مبین یقین دینی است و همان طور که در جلد های 1 و 2 دیدیم بسیاری از مردم عربستان، از آن جمله ایمان آوردگان به دین حنیف، بسیار پیش از دعوت رسول، جزو ایمان آوردگان به "الله واحد" بودند⁸⁹.

اینان ایمان آورده بودند، اما اسلام نیاورده بودند.

⁸⁷ ر. ک. به بحث "دین، باور دینی و خداشناسی در اسلام" در کتاب دوم جلد 2 و "قرآن دینی و غیر دینی، فصل پیشین در این جلد.

⁸⁸ ر. ک. پیشین.

⁸⁹ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "پروسه تشکیل باور دینی اسلام در نقطه تلاقی گرایشات حوزه دینی عربستان" در کتاب اول جلد 2.

در آغاز دعوت، ایمان آوردن به الله واحد، شرط اساسی اسلام آوردن بود و تنها شرط عضویت در دین جدید را تشکیل می داد. به همین سبب نیز در مورد پیوستن مسلمانان به دین یکتاپرست حنیف آیه می آمد و دین اسلام با دین یکتاپرست قبل از خود، دین حنیف، یکی فرض می شد (آیه 105 سوره یونس و آیه 30 سوره الروم)⁹⁰. این شرط اما، بعداً به خصوص با تشکیل حکومت اسلامی پیامبر در مدینه کفایت نکرد، چرا که تبعیت از رهبر اسلام از نظر سیاست و حکومت دینی رسول ضروری شده بود. از آن رو، طبق آیات جدید مدنی، تبعیت از رسول به شرط تکمیلی ایمان به الله واحد تبدیل شد⁹¹. از آن پس، آیات قرآن به جای تبلیغ "ایمان به خدا"، تبعیت از "خدا و رسول" را عمده کردند⁹². بر خلاف گذشته، دیگر راه ایمان به خدای واحد، جدا از راه حکومت پیامبر نبود⁹³ و عبور از آن بدون تبعیت بی چون و چرای سیاسی- نظامی از رسول امکان نداشت⁹⁴.

این دگرگونی اما، در این حد نیز باقی نماند، بلکه با ادامه حکومت اسلامی رسول و بروز نیازهای جدید سیاسی- نظامی در مدینه، "اسلام" به معنی تسلیم و تبعیت سیاسی و نظامی، نسبت به "ایمان" به معنی «باور به الله واحد» عمده شد و حتی به شهادت آیه 14 سوره الحجرات به شرح زیر در مواردی به جای آن نشست:

- «اعراب بادیه نشین به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، «ایمان» نیاورده اید، ولی بهتر است بگوئید «اسلام» آورده ایم. چون هنوز ایمان در دل های شما داخل نشده و (با این وجود) اگر از خدا و پیامبر او اطاعت کنید، چیزی از (پاداش) اعمال تان نمی کاهد...»⁹⁵

بدین ترتیب، تنها شرط اساسی ایمان به خدا از پذیرش مسلمانی حذف شد و برای ورود به اسلام صرف اطاعت و تبعیت از رسول کفایت کرد.

⁹⁰ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "دین یکتاپرست حنیف" در کتاب اول جلد 2.

⁹¹ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "تغییر منزلت رسول" در کتاب دوم جلد 1.

⁹² پیشین.

⁹³ در مورد محدودیت رسالت محمد ر. ک. به آیه 45 سوره قاف، آیات 6 و 48 سوره شوری، آیه 35 سوره احقاف، آیه 18 سوره عنکبوت، آیه 65 سوره ص، آیات 35، 82 و 125 سوره نحل، آیه 106 سوره انبیاء، آیه 52 سوره ابراهیم، آیه 17 سوره یس، آیه 23 سوره جن و سایر.

⁹⁴ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "تغییر منزلت رسول"، پیشین.

⁹⁵ قرآن ترجمه تفسیر المیزان و قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- اسلام به واسطه سران قبائل

در ضمن، در روند توسعه اسلام به قبائل جدید، ولو بر خلاف آیات اولیه قرآن، «تبعیت دینی» به جای آن که فردی و مستقیم باشد، جنبه قبیله ای و نمایندگی به خود گرفت⁹⁶. بدین معنی که سران قبائل به سبب های مختلف به نمایندگی اعضای قبیله خود، «سرسپردگی سیاسی و نظامی به فرمانده اسلام» را به گردن می گرفتند و همراه با آن، به پذیرش الله مورد معرفی فاتح و رهبر جدید خود نیز تن می دادند. با این تصمیم و بیعت سران، اعضای قبائل هم، نه به سبب ایمان شخصی، بلکه به سبب ضرورت تبعیت از سران شان اسلام می آوردند.

این شرایط جدید، چه 1- عمده تر شدن تبعیت سیاسی- نظامی نسبت به اصل اساسی ایمان به الله، یا 2- اسلام آوردن اعضای قبائل به واسطه تصمیمات سران شان، به طور طبیعی باعث شد تا بسیاری:

- تبعیت سیاسی- نظامی از رسول را به جای ایمان به الله واحد، اصل اساسی اسلام فرض کنند و «دین» را جز به صورت فرع این تبعیت و بیعت سیاسی- نظامی، و «عبادت دینی» را نیز جز به عنوان «عبادت خدای فرمانده سیاسی- نظامی» خود نبینند.

جمعی به بیان آیه 14 سوره الحجرات به شرح فوق، بی آن که نیازی به اعتراف قلبی به اصل اساسی «ایمان به الله واحد» احساس کنند، "اسلام آوردند". «اسلام آوردند بی آن که ایمان بیاورند». با این وجود، به سبب مصالح سیاسی- نظامی روز، پیامبر نیز مسلمانی آنان را پذیرفت و حتی برای تأیید «اسلام آوردن شان بدون آن که نیازی به ایمان آوردن شان به خدای واحد باشد» آیه آورد.

- تنازع بقای قبیله ای و فروپاشی حکمرانی اسلامی

لازم به یادآوری است که گردن نهادن رهبران کم توان به امر و فرمان رهبران توانمند در بین قبایل و ایلات سنتی مسبوق به سابقه است و در

⁹⁶ ر. ک. به آثار متعدد، از آن جمله پس از 1400 سال، جلد 1، شجاع الدین شفا و 23 سال، علی دشتی.

جوامع قبیله ای و ایلیاتی، مورد و موضوعی عام و تاریخی است.⁹⁷ در این جوامع، قوانین ناظر بر «تنازع بقاء»؛ به معنی «مبارزه برای زنده ماندن»، حاکم بر امور قبایل و انسان قبیله ای است. انسان قبیله ای یاد گرفته که بدون یاری خویشاوندانش (قبیله، تیره و طایفه) از عهده کنترل طبیعت بر نمی آید و قادر به ادامه حیات و بقا نیست. گروه خویشاوندی، قبیله، تیره و طایفه، نیز یاد گرفته که برای تحقق این مهم، راهی جز جنگ، چه برای دفاع از دارائی های جمعی و جماعتی خود، یا تالان و تاراج دست آوردهای اقوام دیگر ندارد.

تالان و تاراج مناطق مسکونی و اقوام و قبائل دیگر، شیوه تولید گروه های خویشاوندی این دوره تاریخی است.⁹⁸ از این رو، جنگیدن و به یغما بردن اموال دیگران برای «حفظ بقاء»، قانون اول ناظر بر جوامع قبیله ای است.⁹⁹

در این شرایط تاریخی، به حکم قوانین ناظر بر «تنازع بقاء»، قوی می ماند و ضعیف نابود می شود. اقوام قدرتمند پیروز می شوند و حکم می رانند و اقوام ضعیف و مغلوب راهی جز فرمان برداری از آنان نمی یابند. شکست خوردگان به تمامی به تصاحب فاتحان و پیروزمندان در می آیند و راهی جز تسلیم در برابر نیروهای قوی تر نمی یابند. گردن نهادن به امر و فرمان فاتحان و شرکت در اردوی آنان، هم بقاء و حیات اقوام ضعیف را تضمین می کند و هم راه به دست آوردن سهمی از غنائم حاصل از تالان و تاراج را به روی شان هموار می سازد.

این تسلیم و گردن نهادن ضعیف به امر و فرمان قوی اما، ابدی و همیشگی نیست، چرا که نزاع برای بقاء امری دائمی و مستمر است و رهبری رهبران و پیروزمندی فاتحان نیازمند اثبات و یادآوری دائم است. بسیاری امروز هستند و بر سریر قدرتند، ولی فردا به آسانی مغلوب شده، از صحنه قدرت حذف می شوند. «تنها تضمین بقاء برای فاتحان، فتح و سرکوب دائمی است». این است که فاتحان و قدرتمندان هر آن با خطر عصیان، مغلوب

⁹⁷ ر. ک. به پلی کیی درسی نویسنده تحت عنوان "ایلات و عشایر ایران، دانشگاه تبریز، 1983"؛ و به بحث مربوط به "شرایط جغرافیایی و قدرت ایلات و عشایر در ایران" در کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه"، ص 85-107.

⁹⁸ پیشین.

⁹⁹ پیشین.

شدن و از دست دادن توان و قدرت خود رو به رویند. هر آن ممکن است نیروی تازه نفسی سر بر آورد و جام قدرت را از دست فاتح پیشین به رباید و بر اریکه قدرت بنشیند. در آن صورت، برای قبایل کوچک راهی نمی ماند جز آن که به امر و فرمان فاتح جدید گردن نهند و با تقدیم هدایا و نثار کردن جان و مال خود، وفاداری شان را به اثبات برسانند.

در چنین حال و هوایی، مرگ رهبران قدرقدرت، حادثه ای بس مهم است. با مرگ رهبر رهبران، فرصت رهایی و استقلال برای قبایل مغلوب و فتح شده از نو زاده می شود. آنان یاد گرفته اند که برای رها شدن باید از هرج و مرج ناشی از غیبت ناگهانی رهبر فوق قبیله ای خود بهره بگیرند و شانس خود را برای رهایی به آزمایش بگذرند. این است که با مرگ رهبران اول قبایل، نظام متکی به مناسبات قبیله ای با عصیان قبایل و طوایف تحت فرمان وی رو به رو می شود. در آن صورت، وارثان قدرت را راهی نمی ماند جز آن که یا به سرکوب عصیان گران و رقیبان خود دست بزنند و با تنبیه آنان، توان و قدرت خود را به اثبات برسانند، یا تن به فروپاشی نظام سرقبیله ای خود داده، جای خود را به دیگران بدهند.

بر اساس این قانونمندی، حکومت اسلامی رسول نیز با فوت فرمانده اسلام، رو به فروپاشی نهاد. بسیاری از قبایل عربستان که بر اساس گردن نهادن به امر و فرمان رسول به جرگه «مسلمانان جنگ جو» در آمده بودند، با تصمیم همین سران از «دینی» که خود را با زر و زور بر آنان تحمیل کرده بود و بر هیچ ایمان دینی متکی نبود، روی بر تافتند. فروپاشی قریب الوقوع حکومت اسلامی باقی مانده از رسول در راه بود.

2- فردای بدون رسول

فوت پیامبر نابهنگام بود و فرصتی برای اندیشیدن به حکومت دوره بعد از خود نداده بود. در تمام این مدت، او از ورود به موضوع تعیین تکلیف دوره بعد از خود خودداری کرده و به هر سببی، "هیچ رهنمود مشخصی برای

جانشینان خود به جا نگذاشته بود"¹⁰⁰. به نظر اسلام شناس روسی، پطروشفسکی¹⁰¹ این که "محمد هیچ دستوری برای پس از مرگ خود باقی نگذاشته، ظاهراً از این جا ناشی می شد که "نه محمد و نه صحابه وی انتظار داشتند که مرگ به این زودی به سراغش آید".

به ادعای شریعت سازان فرقه های شیعه گری، پیامبر در آخرین سفر حج خود، معروف به "حج الوداع"، وصیت نهائی خود را برای همه مسلمانانی که او را همراهی می کردند، بیان کرده و در این سخنرانی پایانی، به قرآن و ضرورت حفظ آن هم اشاره کرده است: "دو چیز سنگین میان شما می گذارم. یکی "کتاب خداوند"¹⁰² که در آن هدایت و نور است و هر کس بدان چنگ زند و آن را بگیرد قرین هدایت است و هر کس آن را رها کند گمراه می شود. کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید..."¹⁰³

اما سخنان پایانی رسول در این سفر به اصطلاح "حج الوداع" نیز از رهنمودهای مشخص سیاسی مربوط به آینده عاری است و حتی سفارشات او به آن چه "چنگ زدن به کتاب" نامیده می شود، روشن نمی کند که آیا مقصود وی حفظ مبانی «ایمانی و دینی» مندرج در کتاب بوده، یا حفظ همه احکام «دینی و غیردینی» آن را در بر گرفته است. و اساساً مقصود از "چنگ زدن به کتاب"، به معنی حفظ و نگهداری آن به عنوان «کتاب مقدس دینی» بوده و نگهداری آیات مربوط به ایمان به الله واحد را در نظر داشته، یا اجرای عبادات دینی را نیز در بر می گرفته و حتی بالاتر از آن، اجرای «آیات و احکام دنیوی» در امور حقوقی، سیاسی و اقتصادی دوره حکومت خود نیز منظور نظر بوده است.

در هر صورت، این سخنرانی مورد ادعا نیز هیچ رهنمود مشخصی در مورد چگونگی اجرای احکام کتاب ندارد و بیشتر به نصایح روزانه و پدران می ماند، تا به وصیت سیاسی بانی و رهبر سیاسی-دینی یک حکومت نوظهور دینی.

¹⁰⁰ شجاع الدین شفا، 1400 سال، جلد 1، ص 254.

¹⁰¹ ای. پ. پطروشفسکی، اسلام در ایران، ص 36.

¹⁰² در آن زمان نه آیات نگارش یافته به صورت کتاب در آمده بود و نه نام قرآن بر آن گذاشته شده بود. از این نظر، وجود کلمه "کتاب" در زمانی که هنوز کتابی در بین نبود، در این و سایر متون قابل بحث است و اصل صحت آن ها را زیر سؤال می برد.

¹⁰³ ر. ک. به نهج الفصاحه، راهنمای انسانیت، گردآورنده مرتضی فرید تنکابنی.

تعهد پیامبر به وظیفه پیامبری اش ایجاد می کرد که در این سخنرانی پایانی خود، به روشنی و صراحت به رسالت اساسی بعثت خود بپردازد و در مورد حفظ/ایمان به الله واحد به عنوان اساسی ترین پیام خود سخن براند و سفارش کند. همچنین تعهد او به وظیفه رهبری سیاسی- نظامی اش نیز ایجاب می کرد که از سرنوشت فردای بدون خود حرف بزند، در مورد چگونگی و ضرورت اجراء، یا عدم اجراء احکام و سنت های غیر دینی خود اظهار نظر کند و تکلیف فردای بدون حضور خود را برای همه بازماندگانش روشن سازد.

با این وجود، پیامبر در این سخنرانی ظاهراً پایانی نیز، مثل همه سخنرانی های دیگرش، در مورد حکومت و سیاست دوره بعد از خود هیچ نگفته و حتی جمله معروف مورد ادعای شیعیان در مورد دوستی و آقائی علی هم، نه به معنی تعیین جانشین بود، نه جانشینی برای کار و منظور معینی را نشان می داد و نه نوع نظام سیاسی، اجتماعی و حقوقی دوره بعد از خود را روشن می ساخت.

او حتی وارد بحث "مراجعه به قرآن و سنت" که دعوی اصلی آیندگان را تشکیل داد، نشد و با سکوت در مورد این همه مسایل مهم و سرنوشت سازی که در راه بودند، تکلیف سیاسی، اجتماعی و حقوقی و همچنین مسئولیت رو در روئی با مسایل اجتماعی و سیاسی دوره بعد از خود را تماماً به عهده آیندگان محول کرد.

اعلام پایان کار پیامبری محمد در آیه 3 سوره المائده به شرح صفحات آتی نقطه پایان را بر این سکوت معنی دارش در مورد آینده "حکومت اسلامی" می گذارد و تعیین تکلیف آینده و آیندگان را به تصمیم گیری آنان محول می سازد.

- سکوت قرآن و تنها توضیح ممکن

جالب آن که قرآن نیز در مورد تکلیف مسلمین و جامعه اسلامی بعد از فوت رسول ساکت است و در مورد آینده بعد از دوره رسول هیچ آیه ای ندارد¹⁰⁴. این کتاب که تنها سند کتبی و رسمی دوره رسول است و بنا به ادعاهای بعدی شریعت سازان و حکمرانان اسلامی، گویا برای اجرای تمام و کمال

¹⁰⁴ ر. ک. به بحث های مربوطه تحت عناوین "بدعت «ضد دینی» نهاد خلافت و حکومت اسلامی" و "چرایی ناممکن بودن ابدیت و جهانی بودن قرآن" در همین جلد.

در هر آینده ای نازل شده بوده، در زمان فوت رسول، حتی جمع آوری نشده و به صورت مصحف و یک جا قابل مراجعه و در دسترس نبود¹⁰⁵.

آیه سوم سوره المائده که بسیاری آن را آیه پایانی قرآن و "وحی پایانی خدا" می دانند، به جای پرداختن به آینده مردم مسلمان و تکلیف حکومت ساخته و پرداخته شده اسلامی در فردای فوت رسول، از موضوعاتی به غایت جزئی همانند حرام بودن گوشت خوک و حیوانات مرده حرف می زند و در پایان نیز در چند جمله کوتاه، کار پیامبری را تمام شده و به کمال رسیده اعلام می کند: *المردار و خون و گوشت خوک و آنچه نامی جز نام خدا به هنگام نبش برده باشند و خفه شده، و به ضرب مرده، و از بلندی افتاده، و شاخ خورده و آنچه درندگان از آن خورده باشند، مگر آنچه حلال کنید و همچنین آنچه برای بتان نبح شده است و نیز تعیین قسمت به کمک از لام همه به شما حرام شده است. اینها نافرمانی است؛ امروز کافران از دین شما نومید شده اند، لذا از آن ترسید و از من بترسید؛ امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم؛ اما هر کس در مخصه ای ناچار شود و مایل به گناه نباشد خداوند آمرزگار و مهربان است*" (سوره المائده، آیه 3)¹⁰⁶.

می بینیم که در این آیه پایانی¹⁰⁷ هم هیچ حرفی از فردای فوت رسول و تکلیف احکام دینی و غیر دینی قرآن در دوره و جامعه بعد از رسول به میان نیامده است.

این موضوع در هیچ آیه دیگری هم که به وسیله برخی دیگر از مفسرین به عنوان آیه پایانی معرفی شده¹⁰⁸ مورد بحث قرار نگرفته و حتی یک آیه از این چندین هزار آیه قرآن برای طرح موضوع بسیار مهم «قابل اجرا بودن، یا نبودن این یا آن حکم و آیه قرآن» اختصاص نیافته است. انگار که با پایان

¹⁰⁵ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "کتابت قرآن" در کتاب دوم جلد 2.

¹⁰⁶ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹⁰⁷ ر. ک. به بحث مربوط تحت عنوان "آیات اول و آخر قرآن" در کتاب دوم جلد 1.

¹⁰⁸ پیشین. آیات 128-129 سوره توبه که به وسیله برخی شریعت سازان آیات پایانی قرآن اند، به رنج رسول و دلجوئی از وی در مورد رویگردانی مردم اشاره می کنند و آیات 126-127 سوره النساء هم که به وسیله جمعی دیگر به عنوان آیات پایانی معرفی شده اند، به اختصار در مورد تعلق همه هستی به خدا، موضوع زنان، ازدواج دختران یتیم و رعایت عدل و انصاف در مورد یتیمان مطالبی ارائه می دهند.

دوره حکومت رسول دیگر هیچ فردائی برای این همه کوشش و کشش دینی و سیاسی وجود نداشت. چرا؟

1- آیا رسول همانگونه که خود از پرداختن به موضوعی به این مهمی خودداری کرده بوده، نگارش آیه ای را هم لازم ندیده، یا به فراموشی سپرده بود؟ این فرض اصل الهی بودن قرآن را از بین می برد و از این رو، از نظر اعتقادات دینی اسلام قابل طرح و بیان نیست.

2- آیا خداوند پرداختن به تکلیف آینده قرآن و جامعه مسلمین را از یاد برده بوده؟ در آن صورت، تکلیف این همه آیه ای که خدا را "قادر، دانا و توانا" و در نتیجه، عاری از هر خطا، اشتباه و فراموشی معرفی می کند چه می شود؟ یک چنین فرضی هم اساس اعتقادات دینی اسلام را زیر سؤال می برد و از زاویه اعتقادات اسلامی مردود است.

3- آیا خداوند همچون رسول خود از هنگام مرگ پیامبرش بی خبر بوده و فکر می کرده که مثلاً می تواند در این موضوع خاص و بسیار مهم بعداً آیه نازل کند؟ این نیز در تعارض با آیاتی است که خدا را اول و آخر هر شدن و بودنی نشان می دهند و گذشته و آینده را در ید تسلط و اختیارش معرفی می کنند¹⁰⁹، و از این رو، بدون رد باورهای اساسی اسلام قابل طرح نیست.

4- آیا خداوند پرداختن به این موضوع مهم را به عهده پیامبر دیگری واگذار کرده بوده، یا می خواسته آن را به دست «جانشینان و وارثان دینی» رسول حل و فصل کند؟ این نیز با آیه مربوط به خاتم النبیین بودن پیامبر (سوره احزاب، آیه 40) و همچنین آیات مربوط به پایان وظیفه پیامبری محمد و ختم و کمال قرآن (سوره المائده، آیه 3 و سوره انعام، آیه 115) در مغایرت قرار می گیرد و اصل و اساس اعتقادات دینی اسلام را بر هم می ریزد.

5- یا که نه، خداوند مورد معرفی قرآن، نه فراموش می کند، نه آیات ضد و نقیض نازل می کند و نه مرتکب سهو، یا اشتباه می شود. در آن صورت، راهی نمی ماند جز آن که بپذیریم:

- سکوت قرآن در مورد آینده احکام مربوط به حکومت و سیاست جامعه مسلمین «عمدی و آگاهانه» بوده، معنی و منظوری داشته و از سهو و فراموشی ناشی نشده است.

¹⁰⁹ از آن جمله آیه 3 سوره الحديد.

این فرض از نظر اصول دینی اسلام تنها نظر ممکن و تنها فرض قابل قبول و عرضه است و بر خلاف سایر فرض ها، در مغایرت با توانائی و حکمت خدا قرار نمی گیرد و اصل و اساس دین و اسلام را زیر سؤال نمی برد.

با این وجود، پذیرش عمدی و آگاهانه بودن عدم نزول هر گونه حکمی در مورد تکلیف آیات و احکام در دوره بعد از رسول، چرائی این عمل «عمدی و آگاهانه خدا» را مطرح می سازد. چرا خداوند در قرآن خود به عمد و آگاهی از چگونگی ادامه حکومت اسلامی دوره رسول و اجرای آیات و احکام قرآن در هر آینده ای هیچ نامی نبرده، هیچ حمایتی نکرده و هیچ آیه ای نفرستاده است؟

این آیا به این سبب نبوده که نازل کننده "دانا و توانای" قرآن نه می خواسته که در پس فوت رسول، زندگی اجتماعی و سیاسی "بندگان" خود را به دست خود اداره کند و نه بر آن بوده که آیات «موردی» دوره رسول را به احکام ابدی و غیر قابل حذف و تغییر تبدیل سازد؟¹¹⁰

خودداری قرآن و خدا از حمایت از تداوم نظام سیاسی دوره محمد نشان می دهد که ادامه نظم اجتماعی و سیاسی دوره رهبری و حکومت اسلامی در هر آینده ای خواست خدا نبوده است. به طور منطقی نیز از "خداوندی عادل" غیر از این انتظار نمی رود که از سوئی با آیات فراوانی مردم را مسئول اعمال شان معرفی کند و برای سنجش اعمال آنان دستگاه سنجش و پاداش و مجازات بسازد، ولی از سوی دیگر امور «دنیوی و غیر دینی» آنان را به اجرای احکامی غیرقابل تغییر مشروط کند، و با این عمل، جلو گزینش و "امتحان" مردم مورد آزمایش خود را بگیرد.

به سبب نبودن راه توضیحی دیگر، تنها فکر قابل عرضه این است که خدا به سبب "حکمت و دانائی" خود حتماً می دانسته که یک چنین آیه و حکمی در تضاد و تعارض با احکام و آیه های خود در مورد ضرورت مسئولیت پذیری انسان قرار می گیرد و صحت منطقی دین وی را زیر سؤال می برد.¹¹¹

¹¹⁰ ر. ک. به نظر جماعت معتزله و هم چنین "چرائی ناممکن بودن ابدیت و جهانشمولی" در فصول آتی.

¹¹¹ ر. ک. به نظر معتزله در مورد "عدالت خدا" در فصول آتی.

قبول این تنها فرض ممکن به این معنی است که همان گونه که مردم مورد خطاب قرآن از طریق گزینش دینی خود به پاداش، یا مجازات "دینی" نایل می شوند، از طریق گزینش دنیوی نیز، نه با پاداش و مجازات دینی، بلکه با نتایج دنیوی پاداش می گیرند، یا مجازات می شوند. این چگونگی می تواند توضیح دهد که:

- چرا "خداوند حکیم و توانا" در میان بیش از 6200 آیه نازل شده خود، هیچ جمله ای و آیه ای برای ضرورت و لزوم اجرای احکام غیر دینی دوره رسول در هر آینده ای بیان و نازل نکرده است. این تنها توضیح قابل قبول برای فقدان حتی یک آیه در قرآن "کلام الله" در مورد تأیید احکام و آیات مربوط به حکومت دینی دوره رسول در فردای پس از اوست. این توضیح در همان حال، بر خلاف پاسخ های شریعت سازان، با آیات دیگر قرآن در تعارض و تضاد قرار نمی گیرد و صحت قرآن، یا وجود "خدای حکیم و توانا" را زیر سؤال نمی برد.

3- توافق بر سر جانشینی

به هر حال، سبب سکوت قرآن و رسول در مورد تکلیف دینی و سیاسی جامعه اسلامی در دوره بعد از رسول هر چه بوده، به سبب فقدان هرگونه رهنمودی در قرآن و حدیث، با فوت او موضوعات مهم و سرنوشت سازی همچون تعیین تکلیف اداره جامعه اسلامی (دارالاسلام) بدون تکلیف رها شدند. معلوم نبود که:

- این همه آیات «دینی» و «غیر دینی» به چه کار خواهند آمد،
- هر آیه چگونه به اجرا خواهد آمد، یا نخواهد آمد و،
- اساساً شکل حکومتی و نوع قانونگذاری و مبنای دادرسی دوره بعد از رسول چگونه خواهد شد، حکومت جدید بر چه پایه هائی قرار خواهد گرفت، احکام جدید را چه کسانی نازل خواهند کرد، یا در غیاب احکام مورد نیاز روز، چه منابعی مبنای قضاوت حاکم و قاضی خواهند شد.
این و بسیاری سوالات مهم و بدون پاسخ دیگر به بحران "چه باید کرد" دوره پس از رسول دامن زدند. این بحران بعداً با جنگ قدرت بازماندگان رسول در هم آمیخت و به برپائی الیگارشی خلیفه گری اسلامی انجامید. این

ابداع هم به سهم خود به جنگ ها و برادرکشی های تاریخی بین فرقه های اسلامی دامن زد.

بسیاری از اسلام شناسان، از آن جمله مورخ سرشناس Arnold Toynbee در «تاریخ داستانی جهان» این سؤال اساسی را مورد بحث قرار می دهند و تأکید می کنند که "با مرگ (نامنتظره) محمد، این پرسش اصولی مطرح شد که آیا «اسلام» و «حکومت اسلامی» پایدار خواهند ماند، یا از میان خواهند رفت" ¹¹². بازماندگان وی حتی به درستی نمی دانستند که اساساً باید فوت طبیعی رسول را بپذیرند و در آن صورت، جانشینی برای پیامبر لازم است یا نه. آیا یک چنین کسی باید برگزیده شود، یا از سوی خدا برگزیده خواهد شد، یا شده؟ و این کس و کسان، «مقام پیامبری و دینی رسول» را به ارث خواهند برد، یا همانند رهبران و امیران سایر جوامع قبیله ای، مقام و رهبری «سیاسی و نظامی» وی را تصاحب خواهند کرد، یا هر دو را؟

ظاهراً بحث ها و رایزنی های اولیه، به بخشی از این سوالات پاسخ دادند:

- 1- طبق آیات قرآن، پیامبر بشری است برگزیده و در نتیجه، مرگ وی نیز امری طبیعی است. در همان حال،
- 2- از آن جا که طبق آیه 3 سوره المائده به شرح زیر، کار و وظیفه ابلاغ دینی پیامبر به طور تمام و کمال به پایان رسیده بوده، دیگر کسی نمی توانسته بر پیام دینی وی چیزی بیفزاید، یا به نام خدا به نگارش و نزول معانی جدید دینی دست بزند.

در ضمن، پیامبر خاتم النبیین است (سوره احزاب، آیه 40) و این بدان معنی است که بر خلاف سنت رسولان پیشین یهود، کسی نمی تواند:

- «جانشین دینی» وی شود،
- پیامبری وی را به ارث ببرد یا،
- به نیابت پیامبری وی مأمور شود.

هم از آن رو:

- در قرآن، جانشینی برای تصدی مقام «پیامبری و دینی» محمد از سوی خدا در نظر گرفته نشده است. از آن جا که طبق آیات قرآن، انتخاب پیام و مبعوث کردن پیامبر برای هر مورد و مأموریت از آن خداست، پس

¹¹² شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 215.

مسلمانان هم مجاز به انتخاب، یا انتصاب وارث، جانشین و "نایب" پیامبر نیستند.

این نتیجه گیری ها اما، شامل جانشینی دنیوی و سیاسی وی نمی شدند. البته در این مورد نیز قرآن کسی را برای تصدی مقام «سیاسی و نظامی باقیمانده از رسول» معرفی نکرده و همانند فقدان هرگونه آیه ای در مورد تکلیف سیاسی-اجتماعی مردم در دوره بعد از رسول، در مورد جانشین و جانشینی دنیوی و سیاسی وی نیز سکوت کرده بود. این اما، به معنی ناممکن بودن تصدی مقام سیاسی و نظامی بازمانده از «محمد رهبر سیاسی» نبود، چرا که بر خلاف وجود آیه ای در مورد پیامبری پایانی رسول (خاتم النبیین)، در قرآن هیچ آیه ای محمد را رهبر و حاکم دنیوی پایانی (خاتم الحکام) معرفی نکرده بود. از این رو، تصدی مقام رهبری سیاسی- نظامی محمد:

- 1- امری دنیوی بود،
 - 2- ربطی به رسالت او نداشت و،
 - 3- حالا هم برای تصدی این مقام دنیوی باقیمانده از رسول هیچ منعی وجود نداشت.
- بدیهی است که به سبب «دینی نبودن» مقام و منصب «رهبری سیاسی»، انتخاب و نوع انتخاب متصدیان این امور نیز گفتمانی دنیوی بود و از وظایف و حقوق انسان زمینی به شمار می رفت.

تجربیات بعدی اما نشان دادند که حتی در این مسایل و موضوعات ظاهراً حل شده و به توافق رسیده، توافق جمعی حاصل نبوده، و رأی مسلمانان و دستجات و فرقه های بزرگ و کوچک اسلامی در هیچ کدام از این موارد و مسایل به یک راه نمی رفت و نرفت.

- گزینش "خلیفه اسلامی" به رسم قبائل

در هر صورت، مجموعه این مباحث و ضرورت هائی که اداره جامعه اسلامی به ارث رسیده ایجاد کرده بود، نهایتاً به گزینش «خلفای اسلامی» منجر شد. در این جا نیز رسم سرسپردگی قبیله ای رایج و باقی مانده از دوره به اصطلاح "جاهلیت" عربستان به کار گرفته شد. بدین ترتیب که سران و بزرگان قبائل از سوی تابعین خود از خلیفه پیشنهادی بزرگان و

اشراف اسلامی بیعت کردند و بر رهبری سیاسی- نظامی جانشینان رسول و "خلفای اسلامی" بوسه زدند.

بر اساس سنت های قبیله ای در صورت فقدان فرزند ذکور، نوبت به نزدیک ترین خویشاوندان مذکر می رسید. این بود که به سبب آن که تنها فرزند ذکور رهبر فقید اسلام در قید حیات نبود، دعوی اولیه خلافت بین سه پدر زن و دو دامادش جریان یافت.

در این میان، فرقه هائی، از آن جمله شیعیان، خلافت را صرفاً از آن خاندان قریش می دانستند. اینان هنوز هم نزول قرآن برای "ام القرا و من حولها" «به مکه و حومه» را به معنی نزول قرآن «به قوم قریش و اطرافیان شان» تفسیر می کنند¹¹³ و با استناد به قرآن، قوم قریش را قوم برگزیده خدا برای اسلام آوردن و رهبری مسلمانان معرفی می کنند.

این همه نشان می دهد که به وقت گزینش خلفای اسلامی، در ساخت گزینش رهبری پس از رسول هیچ تغییری که خاص اسلام باشد به وجود نیامده بود و سنت های قبیله ای باقیمانده از دوره "جاهلیت" کماکان تعیین کننده بودند. از آن پس نیز سنت ها و تعلقات قبیله ای و نژادی راه تاریخی رقابت ها، برادرکشی ها و فرقه سازی ها را ترسیم کردند. با هر چه بیشتر دست بالا گرفتن امور حکومتی و سیاسی در برابری با امور «دینی»، تعلقات خویشاوندی، طایفه ای و قبیله ای به منشأ عمده تر فرقه بندی ها و شریعت سازی های آتی تبدیل شدند.

- قبیله بدون سر قبیله

با این وجود، کار اداره کشور نو بنیاد اسلامی به این آسانی ها پیش نرفت. بر اساس سوابقی که بیان شد، با فوت محمد، سران دینی و رهبران طوایف و قبایل نومسلمان، ناگهان خود را در جامعه ای یافتند که نه قانونی داشت و نه حکم و عرف و عادت جا افتاده ای را به ارث برده بود. با فوت رسول، نه فقط پیامبر و پایه گذار حکومت اسلامی از بین رفته بود، بلکه همچنین:

- منبع قدرت، رهبر حکومت، قانونگذار و قاضی دعاوی نیز به آنی گم شده بود. این در حالی بود که در مورد چگونگی کاربرد احکام دوره رسول هیچ حکم و قاعده تأیید شده ای وجود نداشت. حتی آن عرف و عاداتی هم که از اعراب دوره به اصطلاح جاهلیت و یهودیان اخذ شده بودند، فقط تا نیمه،

¹¹³ ر. ک. به تفسیر سور آبادی، تفسیر آیه 92 سورة انعام، ص 685 و سایر تفسیرات مشابه.

لباس اسلامی به تن داشتند و چگونگی مراجعه به این، یا آن نیمه اش معلوم نبود.

4- ترک آشکار و پنهان اسلام

الف- ترک آشکار

با فوت ناگهانی و پیش بینی نشده یک چنین رهبر دینی و سیاسی بی رقیب و بدون جانشین، قبائلی که به جبر، یا به هوای سهم بری از غنائم، اسلام آورده بودند، روی از آن بر تافتند. طبق قاعده تاریخی تنازع بقای قبیله ای، فروپاشی جامعه اسلامی، به صورت فسخ تبعیت قبائل نو مسلمان از اسلام سیاسی- نظامی آغاز شد.

فروپاشی در شکل ترک «آشکار» اسلام از قبائل دور تر به مکه و مدینه آغاز شد. ظاهراً "هنگام مرگ محمد همه جزیره العرب این آیین تازه را پذیرفته بود، یا این که قبائل مختلف آن جملگی مطیع شده بودند. این امر اما، تنها در مورد قبائلی که مجاور بی واسطه مکه و مدینه بودند صادق بود. در مقابل، به همان نسبتی که از این دو شهر دور می شدند، این ها جای خود را به قبائلی می دادند که مسلمان شدن شان جنبه ای کاملاً سطحی داشت، زیرا که یا برای فرار از عواقبی بدتر، پرداخت مالیات خمس را قبول کرده بودند، یا حتی همین تعهد را هم نکرده بودند. بدین جهت همه این ها با شنیدن خبر درگذشت محمد در بازگرفتن آزادی پیشین خود درنگ نکردند."¹¹⁴

این قبایل به رسم معمول با مرگ فرماندهی که به ضرب شمشیر، یا به طمع شرکت در تاراج کفار به رهبری پذیرفته بودند، سر از تبعیت و بیعت برتافتند. جمعی حتی، همین طور که در جریان دعوت مدعیان دیگر پیامبری هم پیش آمد، به فکر تبعیت از مدعیان پیامبری دیگر¹¹⁵ افتادند.

قبایلی پیامبران جدیدی را علم کردند، یا به پیامبرانی که فردای بهتری را نوید می دادند، روی آوردند. پیامبرانی همچون اسود بن کعب عنسی ملقب به «رحمن الیمن»، ابن خویلدالاسدی معروف به «طلیحه»، سجاح بنت الحارث

¹¹⁴ شجاع الدین شفا، پس از 1400، جلد 1، ص 286.

¹¹⁵ به اصطلاح، "پیامبران دروغین" زمان دعوت.

ملقب به «متنبیه» و مسیلمه¹¹⁶ شهرت و محبوبیت وسیعی یافته و به خطری جدی در برابر اسلام تبدیل شدند¹¹⁷.

ب- ترک پنهان

مکه و مدینه شرایط خاص خود را داشتند و بر این اساس، بر تبعیت «آشکار» دینی و سیاسی خود وفادار ماندند. رؤسای قبائل و بزرگان این دو شهر به جای ترک آشکار دین، سعی کردند اسلام بنا شده و به ارث رسیده را به کنترل خود در آورند و از منافع سیاسی و اقتصادی آن بهره ببرند. این نیز خود نوعی فروپاشی دینی منتها به شکل «پنهان» بود و به صورت «ترک پنهانی محتوی و مضمون دینی» ظاهر شده بود.

این تفاوت از آن جا ناشی می شد که مدینه مرکز زایش اسلام حکومتی و پایتخت سیاسی و نظامی اش بود و بخش اعظم دارائی مهاجرین، قبایل اوس و خزرج و سایر مسلمانان مقیم مدینه، اموال و نخلستان های به غرامت و تاراج گرفته شده از یهودیان و سایر قبائل دور و نزدیک بود. دارائی ها و منزلت اجتماعی- اقتصادی این مردم از تالان، تاراج و راهزنی های دوره حکومت اسلامی مدینه ناشی می شد و فقط از طریق دین اسلام و حکومت اسلامی مشروعیت می یافت. به این سبب ها نیز مسلمانان مدینه نه انگیزه ای برای «بازگشت آشکار» از اسلام داشتند و نه از چنین کاری سود می بردند.

قبائل مکه نیز به تازگی مرکزیت دینی و بازرگانی شهر خود را با نام اسلام و حکومت اسلامی زینت داده و تحکیم بخشیده بودند. بازرگانان و سران قبائل این شهر حالا دیگر ثروت، مقام و قدرت خود را با منزلت دینی و اسلامی خود پیوند داده بودند. حتی رهبر کفار مکه و دشمن درجه یک اسلام و پیامبر، ابوسفیان، به عنوان صاحب منصب و پدر زن پیامبر¹¹⁸ موقعیتی کسب کرده بود که برتر و مطمئن تر از مقام و منزلتش در دوره قبل از اسلام بود. وی نیز همانند دیگر کسانی که از نعمت تاراج اموال "کفار

¹¹⁶ شجاع الدین شفا، پس از 1400، جلد 1، ص 209-212.

¹¹⁷ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "پیامبران یکتاپرستی" در جلد 2.

¹¹⁸ پطروشفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 36؛ "محمد هم ام حبیبیه، دختر ابوسفیان و هم میمونه خواهر زن ابوسفیان را به همسری گرفته بود." (ر. ک. فرشید فریدونی، نقدی بر فلسفه و تاریخ دولت اسلانی و دلایل شکست مردم سالاری دینی در ایران، استنسیل، ص 37).

نافرمان " دوره رسول نصیب کافی برده بودند¹¹⁹، خود و موقعیت جدیدش را مدیون اسلام بود و حتی در منزلت جدید اسلامی خود، خواب پیروزی ها و دریافت سهم بیشتری از غنائم و تاراج های بزرگ آینده را می دید. به زودی، به دست گرفتن مقام امیر المؤمنی اسلام، چنگ انداختن به مقام خلیفه ارثی مسلمین و تشکیل سلسله اموی از سوی پسر ابوسفیان، معاویه، نشان داد که محاسبه این رهبر کفار مکه که با ده ها و صدها آیه قرآن تهدید و محکوم شده بوده و با این وجود از سوی رسول بخشیده شده و پاداش گرفته بود، درست بوده است.

تاریخ زندگی ابوسفیان، سیر «فروپاشی ناپیدای دین اسلام» در مکه و اساساً فروپاشی «نهاد دینی اسلام» در برابر مصلحت های سیاسی را نمایندگی می کند.

در هر صورت، این چگونگی ها باعث شدند که ساکنان این دو شهر و حتی نومسلمانان مکه که به تازگی با زور شمشیر با حکومت رسول بیعت کرده بودند، نه تنها به "تبعیت دینی و سیاسی آشکار" خود ادامه دادند، بلکه حتی در سرکوب، تاراج و تالان قبایلی که به طور «آشکار» از اسلام روی بر تافته بودند فعالانه شرکت کردند.

5- بدعت «ضد دینی» نهاد خلافت و حکومت اسلامی

به سبب تهدید رو به گسترشی که ترک آشکار اسلام به وجود آورده بود، وارثان رسول و قبل از همه، پدر زن هایش ابوبکر و عمر راهی نیافتند، جز آن که با شتاب تمام حکومت اسلامی باقیمانده از رسول را به همان نحو سابق سازمان داده و اداره کنند، و به عنوان «خلیفه مسلمین»، به نام خدا، قرآن و رسول (کتاب و سنت) حکم برانند.

¹¹⁹ جرجی زیدان در ص 45 ترجمه فارسی کتاب خود تحت عنوان "تاریخ تمدن اسلامی" می نویسد: در جنگ حنین 6000 زن و دختر و 20000 شتر و تعداد بیشتری گوسفند به دست مسلمانان افتادند ... محمد به رهبر کفار مکه، ابوسفیان، 40 انس نقره و یکصد شتر داد. سپس ابوسفیان همین درخواست را در مورد پسرانش یزید و معاویه تکرار کرد، و از وی برای هر کدام از آنان هم به همین اندازه نقره و شتر گرفت... در مقابل برای هر سپاهی مسلمان معمولی! چهار شتر و چهل گوسفند، و به هر یک از سواران آنان سه برابر آن تعلق گرفت.

آنان همه از حول حلیم قدرت سیاسی و تعصب دینی به دیگ فراموشی افتادند و از خاطر بردند که حکومت اسلامی محمد، خاص رهبری بود که در همان حال پیامبر و بنیادگذار اسلام بود، و سازمان دادن آن به همان نحو سابق فقط از سوی پیامبر دیگری ممکن بود. آنان اما،

- نه پیامبر بودند و،

- نه به سبب اعتقاد به خاتم النبیین بودن محمد می توانستند چنین ادعائی بکنند.

دیدیم که "پیش از آن نیز،

- نه در قرآن اشاره ای به نهاد خلافت اسلامی شده بود و،

- نه از جانب پیامبر مطرح، یا پیش بینی شده بود.

این است که نهاد خلافت حتی در هنگام تأسیس، چه از نظر نوع وظائف خود، یا از لحاظ اختیارات و چه در زمینه نوع انتخاب، یا انتصاب خود وضع کاملاً مبهمی داشت¹²⁰. در این مورد جمعی از اسلام شناسان شریعت ساز، از جمله "علی الرازق استاد سابق دانشگاه الازهر نیز هم عقیده اند و انکار نمی کنند که "خلافت"، یا (حکومت اسلامی بعد از رسول)،

- نه مبنائی در کتاب (قرآن)،

- نه در سنت (حدیث) و،

- نه در اجماع داشت¹²¹ و صرفاً بدعتی سیاسی- نظامی بود.

در هر صورت، با وجود فقدان هرگونه مجوزی در قرآن و در بین تعلیمات پیامبر، اولین حکمرانان اسلامی، «نهاد خلافت اسلامی» را همچون «بدعتی دینی-سیاسی» در اسلام بنا نهادند و به این همه منعی که از آیات قرآن و سنت رسول ناشی می شد، وقعی ننهادند.

با تأسیس نهاد خلافت و حکومت اسلامی، راه رشد حکمرانی دینی و اسلامی هموار شد و متقابلاً اسلام به عنوان دین و ایمان به خدای واحد رو به قهقرا نهاد. حاکمان و متولیان دینی- سیاسی بنیادگرائی که می خواستند بدون هر گونه مجوز دینی، اختیارات دینی و سیاسی پیامبر را در زمان خود کپی

¹²⁰ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 216 و 286.

¹²¹ C. C. Adams, (1933): Islam and Modernism in Egypt, PP. 259-269;
Quoted by: Hamid Enayat, ibid, 116.

کنند، کنترل دین را هم به دست گرفتند و هر آن چه را که لازم داشتند به نام حکم خدا و رسول به خورد مردم تحت ستم دادند. «اسلام به عنوان حکومت اسلامی» دست بالا را گرفت و خلفا و حاکمان اسلامی حق جمع آوری، اصلاح و رد، یا تأیید آیات قرآن را هم از آن خود کردند. در جایی هم که رد و تأیید آیات قرآن کفایت نکرد، به تفسیر آیات قرآن دست زدند و اختیار شریعت و شریعت سازی را به دست گرفتند. بدین ترتیب، آرایش اسلام هم به عنوان دین و هم به عنوان سیاست به دست خلفا افتاد و صف بندی های دینی و دنیوی جامعه مسلمانان به کنترل خلفا و رهبران سیاسی در آمدند. فرقه های دینی- سیاسی به جای فرقه های صرفاً دینی در این جا و آن جا قد علم کردند و حاکمان و رهبران فرقه ها "سیلی نقد" ثروت و قدرت این جهانی را برای خود نگه داشتند و توده های شیعه و جانباز خود را با "حلوای نسیه" بهشت و حوری بهشتی دل خوش کردند.

در واقع، تأسیس نهاد خلافت اسلامی (و نه حکومت مسلمانان)، هم نمایان گر فروپاشی پنهان اسلام به عنوان دین بود و هم فروپاشی دینی اسلام را تعمیق بخشید. در فصل های آتی خواهیم دید که چگونه روند حکومت گری دینی در اسلام تا به جایی به فروش ارزش های دینی در بازار سیاست و حکومت انجامید که به تعبیر سید محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان¹²²، رفته رفته از اسلام جز دو کلمه «لا اله الا الله و محمداً رسول الله» (آن هم تو خالی و با تفاسیری مختلف و مناسب حال هر فرقه و دسته) کلمه واحدی نماند. عقب ماندگی تاریخی جوامع مسلمان نشین و حال و روز رقت بار توده های مسلمان در امروزه روز محصول رشد و تداوم یک چنین روند «حکومت دین گرایانه»، یا «دین در خدمت حکومت» است.

- ادعای مردود شریعت سازان

خلفا و مدعیان "حکومت اسلامی" در آغاز، حکومت دینی خود را معادل با «مراجعه به کتاب» و «اجرای آیات قرآن» می دانستند. این در حالی بود که "قرآن در زمان فوت محمد مجموعه ای بی نظمی از قطعات «وحي هائی» بوده که عده ای از صحابه پیامبر عمدتاً بر روی مصالح فاسدشدنی مثل

¹²² تفسیر المیزان، پیشین، ص 9.

پوست و برگ درختان¹²³، ضبط کرده، یا بعضی از اصحاب از بر کرده بودند¹²⁴. دیدیم که تا نیمه خلافت ابوبکر هنوز این "وحی های" پراکنده جمع آوری و مصحف نشده بودند و کتابی به نام "مصحف"، یا آن چه بعداً "قرآن" نامیده شد، وجود خارجی نداشت. تا نیمه دوره خلافت عثمان هم هنوز بخشی از آیاتی که بعداً با تغییراتی رسمیت یافت، فقط در ذهن مسلمانان و حافظان قرآن بود و ثبت و ضبط نشده بود¹²⁵.

با این وجود، خلفای اولیه، مدعی حکومت به نام کتاب آسمانی «کتاب نشده» بودند و آن را با ترم هائی همچون "مراجعه به کتاب" و "استخراج حکم دینی" بیان می کردند. "مراجعه به کتاب" و "استخراج احکام" در اساس به معنی «دخالیت و تصمیم گیری در امور دینی» است و بر این دو فرض اساسی متکی است که:

1- کتاب خدا دارای علوم و دانش های دینی و دنیوی ناظر بر همه زمان ها و مکان هاست و،

2- کافی است کسی بر این گنجینه دانش ها مراجعه کند و همانند جستجوی معنی کلمه ای در برنامه های اینترنتی، به کد و آدرس معینی کلیک کند و آیه و حکمی را که برای موضوع، زمان و مکان امروزی ثبت شده، بیابد، کپی کند و به کار ببرد.

خلفا و سپس سایر حکام و شریعت سازان اسلامی ادعا می کردند که به این کدهای دینی دسترسی دارند و می توانند پاسخ هر سؤال دینی و غیر دینی را در لا به لای کتاب بیابند و بر اساس آن ها قضاوت کنند. «تفسیر قرآن» نیز با جا انداختن یک چنین باور ساده لوحانه و عوام فریبانه توجیه شده و می شود.

در هر صورت، صرف دادن آدرس آیات باقیمانده از پیامبر و رهبر فقید، قدرت نامحدودی به خلفا و حکام اسلامی می بخشید و در بین توده های مسلمان حکم و دستور آنان را ناشی از خواست و اراده خدا قلمداد می کرد.

123 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "کتابت قرآن" در کتاب دوم جلد 1.

124 ر. ک. پیشین؛ پطرشفسکی، اسلام در ایران، ص 113.

125 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "کتابت قرآن"، پیشین.

برای نشان دادن سوء استفاده شریعت سازان از این ادعای عوام فریبانه و چرایی غیر دینی بودن "مراجعه به قرآن" ، نمونه هائی را در جلد اول این کتاب مورد بحث قرار دادیم. در همین جلد همچنین توضیح داده شده که چرا قرآن چه از نظر ساختار نظم و نثر، یا محدودیت های محتوی ئی قابل مراجعه برای استخراج حکم نیست و اساساً:

1- نه برای مراجعه و «استخراج حکم و دستور خدا» در این، یا آن مورد خاص و عام نگارش یافته و،

2- نه واجد ظرفیت های لازم برای مراجعه و استخراج حکم است. برای عمق بخشیدن به این اطلاعات و تأیید مجدد این نتیجه گیری ها، در این جا نتایج به دست آمده در جلد ها و فصل های پیشین را به اختصار مرور می کند و برای این منظور مورد بحث قرار می دهد.

